

# وضعیت استعماری

## علی حسوری

در شمارهٔ پیشین این نشریه و در یادداشتی کوشیدم استعمار را تعریف کنم و سه گونه استعمار شناسائی کردم که بر حسب تاریخ، استعمار کهن یا کلاسیک، استعمار نو و استعمار نوین بود. در این تعریفها پایه را بر رابطهٔ اقتصادی نهاده بودم و از جوانب دیگر، بویژه فرهنگی که در دورهٔ ما بیش از همه ادوارد سعید به آن پرداخته است سخنی نگفتم.

از دیدگاه من عکس‌العمل یا رفتار متقابل مستعمره‌ها در برابر استعمار (در هر سه نوع آن)، همیشه از سر آگاهی شایسته و ناگزیر، معمولاً مناسب و متناسب نبوده و به وضعی انجامیده است که من آن را وضعیت استعماری می‌خوانم و خواهم کوشید که در این مقاله آن را توضیح دهم. از این لحاظ و با توجه به ارزش والای برخی از کارهای گذشته، مروری بر افکار ادوارد سعید را لازم می‌دانم.

سعید فصل سیم کتاب خود «فرهنگ و امپریالیسم» بررسی فرهنگی سیاست امپراطوری، را پایداری و رویارویی نام داد. این همان عکس‌العمل‌ها و رفتارهای متقابل است که به آن اشاره کردم. البته ما در کشور خود و کشورهای همسایه و حتی کمی دور از خود شاهد تجربه‌ها و عکس‌العمل‌هایی هم بودیم و هستیم که برای سعید کاملاً محسوس نیست. اجازه بدهید که با طرح مسئلهٔ او بحث را باز کنیم.

این روشن است که سعید، قضیه را بسیار کمتر سیاسی دیده است. کتاب او بررسی مستقیم سیاست فرهنگی امپراطوری نیست. گونه‌ای نقد ادبی است. به همین دلیل او هنگامی که مجموعه روابط دو

## در صدسال گذشته، ظهور

## جریاناتی مانند نهضت ملی در

## ایران، مصر زمان ناصر، عراق

## زمان قاسم، نه تنها نادر بلکه

## بسیار کوتاه‌مدت بوده است

طرف را در کتاب معروفش فرهنگ و امپریالیسم «تاثیر» نام می‌دهد، به این نتیجه می‌رسد که بررسی این تاثیر بر «دیگران»، «تنها شناخت رابطه‌ای نامساوی نیست، بلکه مدخلی است بر مطالعهٔ تکوین و شکل‌گیری مفهوم تجربیات فرهنگی خود غرب» ۲. گذشته از این، او حضور تاثیر نابرابر قدرت نزد غرب در برابر غیر غرب را زمانی قابل توجیه می‌بیند که «ما درک دقیقی نیز از صورت‌های فرهنگی، همچون رمان، قوم‌نگاری، گفتمان‌های تاریخی، نوع خاصی از اشعار و اپراهایی که در آن اشارات و تلمیحات بر اساس این تفاوت‌ها در آن فراوان است، داشته باشیم». ۳

در این مورد باید توجه کرد که اگرچه تفسیرهای ادوارد سعید بیشتر جنبهٔ ادبی دارد، اشکال کار او این است که او دورهٔ استعماری را پایان یافته می‌بیند (تمام آن کتاب و کتاب دیگر او شرق‌شناسی) و در نتیجه نمی‌تواند به نقاط ضعف کسانی مانند آل احمد و شریعتی در کشور ما بپردازد. با آوردن دو سه مورد از کتاب او می‌توان به نظر او در مورد پایان یافتگی استعمار هم توجه کرد:

«تمامی حرکت‌ها، ادبیات و نظریه‌پردازی مقاومت در برابر اروپائیان یک واقعیت ملموس وجودی است... و در پهنهٔ متفاوت دنیای پس از استعمار (تاکید از ما است) انسان به صورتی گسترده تلاش‌های فوق‌العاده‌ای را مشاهده می‌کند که در بحث‌هایی از نظر کیفیت مساوی می‌کوشد با گفتمان‌های بزرگشهرهای اروپا به معارضه برخاسته و تفاوت‌ها و گونه‌های جهان غیر اروپائی را در برنامه‌ها و اولویت‌های خویش به اثبات رساند ۴. بعضی از این فعالیت‌ها - به عنوان مثال آثار دو روشنفکر مهم ایرانی فعال علی شریعتی و جلال آل احمد، که با سخنرانی، کتاب، نوار و گزارش‌های خود جاده را برای "انقلاب" اسلامی هموار کردند، استعمار را به عنوان مخالف مطلق فرهنگ بومی تفسیر می‌کنند: «غرب دشمن است، طاعون است، اهریمن است و شیطان است». ۵

او آشکارا به علت دقیق آن طرز تلقی آل احمد و شریعتی که درک ناقصی از وضعیت سیاسی و استعمار نوین بود، توجه نمی‌کند. او میان استعمار و کارهای این دو فاصلهٔ تاریخی می‌بیند، اگر چه نظر او در بارهٔ غیظ شدید بومی‌گرائی آل احمد ۶ و محدودسازی درون‌گرایانهٔ شریعتی ۷ به نظر من درست است، اما تنها بخشی از واقعیت است. آل احمد بومی‌گرا نبود، او ضد غیربومی بود، یعنی همه را به یک چوب می‌راند.

برای ما که در یک سوی معادلهٔ فرهنگ و امپریالیسم، و به نظر من فرهنگ و استعمار، ایستاده‌ایم، چیزی که سعید در این تاثیر بر آن تکیه دارد، یعنی «کتمان قدرت ضعیفتر با قدرت قویتر» ۸ چندان مهم نیست. اگر مسئلهٔ استعمار حل شده بود، این هم به خودی خود حل می‌شد. مهم این است که در بازی دو قدرت، چرا و چگونه قدرت ضعیفتر نه تنها مدام به باز تولید خود می‌پردازد یا بازتولید می‌شود، بلکه اغلب به شکل مضحکی تقابل ناخرمندانانه با قدرت برتر را هم تکرار می‌کند و به این شکل، بدون این که آشکار باشد و ظاهراً خود بخواهد به همان چیزی هم تبدیل می‌شود که خواستهٔ قدرت برتر است. ادوارد سعید (که من با نظرش در مورد



منطقه‌ای - دست و پا می‌زند و از درک صحیح موقعیت خود عاجز است. نسخه را آمریکائیان برای آنان نوشته‌اند، همچنان که برای "جمهوری" آذربایجان. البته با ورود آن به اتحادیه اروپا جهش ناگهانی خواهد کرد، یعنی از مستعمره بودن بیرون می‌آید و به چرخ پنجم استعمار تبدیل می‌شود.

در کشور ما و پس از مشروطه، شاهان مورد پسند و در نتیجه انتخاب انگلستان بوده‌اند. رضا شاه انتخابی در برابر احمد شاه بود و به همین دلیل هم با تمام قدرتی که ظاهراً داشت، در برابر منافع انگلستان و نفت (از جمله قرارداد ۱۹۱۹) ساکت بود. او به علت بیسوادی، و در نتیجه نداشتن رواداری و ناتوانی در یادگیری، دیکتاتوری خشن و در عین حال مضحکی را در پیش گرفت که مضحک بودنش را چند نفر، از جمله ذبیح‌پهروز و تا حدی صادق هدایت روایت کرده‌اند. او در بهترین حالت از ترکیه تقلید می‌کرد. پسرش، بدون داشتن توانایی‌های پدر، همان دیکتاتوری را و به همان شکل پیش گرفت. حکومت اسلامی هم به همان شکل شاهان پهلوی ادامه داد. در صدهای اخیر و بویژه طی بیش از هشتاد سال گذشته دیکتاتوری ایران به همان شکل که بوده و گاه به دست کسانی بازتولید شده است که علاقه نداشتند دیکتاتور معرفی شوند. شاه می‌کوشید که در نظر جهانیان پادشاهی جلوه کند که شخصیتی کاریزماتیک و محبوب کشور خویش و آقای خمینی هم می‌خواست مورد پشتیبانی اساسی و علاقه "مستضعفین" باشد. ۱۰

این سخن در مورد سوریه، عراق و بسیاری دیگر از کشورهای خاور میانه و نزدیک صادق است. البته خود نمائی استعمار - که ظاهراً چندان علاقه‌ای هم به آن ندارد - در هر یک از این‌ها با دیگری تفاوت دارد و این تفاوت به دلیل تفاوت‌های تاریخی، مردمی (اتنیکی)، مذهبی، منابع و ذخایر و موقعیت ژئوپولیتیکی است. برای نمونه ایران کشوری است با سابقه تاریخی دراز و در موارد بسیار، درخشان، با مردمانی گوناگون، با دو مذهب اصلی تشیع و تسنن و اقلیت‌های قومی، ملی و مذهبی، دارای ذخائر فراوان، کشوری وسیع در میان چند کشور مهم، خلیج فارس و دریای عمان. روشن است که وضع ایران با سوریه، پاکستان یا هر کشور دیگر متفاوت است. پاکستان نامی من‌درآوردی برای کشوری است که آن را در برابر هند تراشیده‌اند و از روزی که تراشیده شده برای هند مسئله بوده است. هم اکنون نیز با تبدیل کردن آن به مرکز آموزش‌های افراطی سیاسی - اسلامی، آن را برای همه خاورمیانه مسئله کرده‌اند. کاری است که دسته خود را نمی‌برد. البته این دسته خونی خواهد شد. شاید روزی بشکند، چنان که یک بار شکست و به دو کشور تبدیل شد. اما نمی‌توان از این داستان گذشت که این کشور اکنون به وضع

استعمار اختلاف دارم) با پرداختن به نقد ادبی، از جریانات سیاسی ایران، بسیاری از مستعمره‌ها و استعمار دور افتاده است. به نظر من باید یک بار دیگر رابطه استعمار و فرهنگ را اما از دیدگاه سیاسی بررسی کرد.

اگرچه شواهد تاریخی برای بازتولید استبداد و وضعیت استعماری فراوان است، اما بد نیست که مثال‌هایی بزنیم. می‌دانیم که ما از جنبش مشروطه تا کنون درگیر مبارزه با استعمار و استبداد هستیم. از نظر من به دلیل آنچه در تعریف استعمار گفتم، کشور ما مستعمره نوع سیوم (مستعمره نوین) سرمایه‌داری جهانی و بویژه غرب است (که اخیراً روسیه هم به آن افزوده شده است) ۹. همین وضع را عراق و کشورهای همسایه شمال و غرب آن از روز تجزیه امپراطوری عثمانی تا به حال دارد. عربستان و مجموعه کشورهای عرب زبان، حتی مصر و شمال آفریقا، پاکستان، افغانستان، و ترکیه دارند. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، جمهوری به اصطلاح آذربایجان، ترکمنستان و گرجستان هم به این مجموعه افزوده شده است.

هیچکدام از این کشورها استقلال اقتصادی و در نتیجه استقلال سیاسی ندارند. او یک مجموعه‌ای است که تا کنون رعایت منافع غرب را کرده است. وارد نشدن کشورهای تازه استقلال یافته‌ای مانند جمهوری به اصطلاح آذربایجان در این مجموعه هم به نفع غرب است. چنین کشورهایی تنها می‌مانند و ناگزیرند مسائل اقتصادی خود را به تنهایی حل کنند. در صد سال گذشته، ظهور جریاناتی مانند نهضت ملی در ایران، مصر زمان عبدالناصر، عراق زمان قاسم، نه تنها نادر بلکه بسیار کوتاه مدت بوده است. در کمتر کشوری از این مجموعه اندیشمندی برخاسته است که به طور اساسی به این وضعیت در کشور خود یا (برای گریختن از سانسور یا خطر) به کشورهای همسایه اندیشیده باشد. امثال شریعتی و آل احمد در کشور ما به علت داشتن اندیشه پسرروانه و ضدیت بی مورد با هر آنچه غربی است، خود اهمیتی از نظر استعمار نداشته‌اند. آنچه اهمیت داشته به راه افتادن یک جریان مخالف و مخالفانی بوده است که هم برای استعمار و هم به مراتب بیشتر، برای حکومت بومی خطرناک بوده است. اختلاف حکومت بومی با آنان مسئله‌ای است که علت اساسی آن ترس از توجه مردم به بحث‌های تازه و بویژه مباحثی است که حکومت به آن‌ها حساس بود و نه صدق قضائاتی که آنان مطرح می‌کردند.

اکنون از میان همه این کشورها وضع ترکیه استثنائی است. در عین حال که شواهد مستعمره بودن این کشور فراوان است (مانند پایگاه نظامی بودن برای آمریکا، مبارزه بی امان با اقلیت‌های مخالف و کشتار آنان، مخالفت و حتی دشمنی با پدید آمدن فدراسیونی در همسایگی خود یا جلوگیری از تبدیل عراق به یک فدراسیون و...) راه رهایی را در پیوستن به مجموعه «اتحادیه اروپا»، یعنی جا عوض کردن دیده است، بدین معنی که بتواند با ورود به اتحادیه اروپا، دشواری‌های خود را که به نظر ما استعماری و به نظر خود دولت ترکیه توسعه‌نیافتگی است، از میان بردارد و جزو عقب ماندگان آسیا نباشد. ترکیه در این تضاد - سیاست خارجی و وضع داخلی و

خفت‌باری مستعمره آمریکا است. چند رئیس‌جمهور آن که نظامی بوده‌اند، طبق یک الگوی نسبتاً قدیمی آمریکائی روی کار آمده‌اند و این کشور، شاید تنها جائی از جهان است که به ادامه آن الگو ادامه می‌دهد. آدم‌کشی در آن رواج دارد و کشتن بی نظیر بوتو نه آخرین آن‌ها است و نه چیزی مهم.

این گفتگوها را در مورد همه کشورهای که نام برده‌ایم می‌توان حتی با بسط مطلب و آوردن شواهد آماری و اجتماعی ادامه داد. رابطه تجاری این کشورها، نوع کالاها و نوع خریدشان، الگوی مصرف و... حتی الگوی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آنان چیزی است که باید بررسی شود. برای مثال، مهمترین طرف تجاری کشور عمان هنوز انگلستان است. بانک‌های انگلیسی در آنجا از همه بانک‌ها قویترند و شماری از مشاوران و کارشناسان اصلی حکومت انگلیسی هستند.



امیدواریم در بحث‌های آینده به این مسائل بپردازیم، اما چیزی که مهم است این که رابطه استعماری میان این کشورها و استعمارگران کهنه (مانند انگلیس و آمریکا) قطع نشده و با استعمارگرنو (روسیه) هم شکل گرفته و علیرغم همه کوشش‌های برخی از ملت‌ها، به دلیل دوام استبداد و نامناسب بودن عکس‌العمل‌ها خیلی آسان باز تولید می‌شود.

بر پایه آنچه گفته‌ایم باید وضعیت استعماری را تعریف کنیم. برای این کار به مقدمه کوتاهی نیازمندیم.

با توجه به این که استعمار نوعی وابستگی است، رهائی از آن با نوابستگی، یعنی استقلال تعریف می‌شود. بنابر این هر جا استقلال نیست، استعمار هست و هر جا که استعمار هست وضعیت استعماری هم هست. هم اکنون هیچیک از کشورهایی که آن‌ها را به عنوان مستعمره برشمردیم - با استثنای تا حدی ترکیه که آن هم دلایل خاص خود را دارد - قادر به داشتن تولید ملی نیستند. در ایران، به دلیل نبودن یک سیاست مشخص اقتصادی، تولید ملی وجود ندارد و این وضع حتی بدتر از پیش از انقلاب است. تقریباً همه کارخانه‌های فعال پیش از انقلاب تعطیل شده است، در حالی که بهینه کردن آن‌ها کار دشواری نبوده است. بخش مهمی از اقتصاد ایران دولتی یا دولتی - خصوصی است که در کمتر جای دنیا دیده می‌شود.

حکومت‌هایی تقابل خود را با استعمار در روی آوردن به دین دیده‌اند و با دمیدن در کوره غیظ دینی، همین تقابل را میان سوریه، عراق و از آن سو استعمار در میان بنیادگرایان اسلامی و امپریالیسم

(استعمار نوین) پدید آورده‌اند. در نتیجه غیظ دینی جانشین چیزی شده است که ادوارد سعید آن را در آل احمد غیظ استعماری خواند و پیش از این به آن اشاره کردیم. اما ما باید توجه کنیم که غیظ دینی جانشین کینه طبقاتی و استعماری است. نتیجه - گذشته از انحراف سیستماتیک - نوعی دشمنی بین دو طرف است که تفاهم دو طرف و بویژه کارحکومت بومی را مختل می‌کند. مهمتر این که حکومت بومی را از دریافت درست روابط باز می‌دارد. این دقیقاً یکی از موارد وضعیت استعماری است. وضعیت استعماری از جمله وضعی است که نتوان استعمارگر را فهمید یا شناخت و در نتیجه نتوان در برابر او عکس‌العمل درست کرد.

از سوی دیگر با کشتاری که بوسیله عمال اطلاعاتی محافل استعماری از نه تنها پیشوایان بلکه حتی جوانان کم سن و سال نهضت‌های چپ یا مخالف در کشورهایی مانند ایران، سوریه، عراق و مصر صورت گرفت و می‌گیرد، تنها مذهبیان رشد کردند که مورد علاقه محافل استعماری هستند و چنان که خواهیم دید به پایداری وضعیت استعماری کمک می‌کنند، به طوری که بر اساس گزارش - های مختلف، آینده نزدیک جهان را رویارویی‌های مذهبی رقم می‌زند. این به معنی فراموش شدن تقابل‌های سیاسی و اقتصادی است. فایده حکومت مذهبی این است که: ۱- کمونیست نمی‌شود، بلکه با کمونیسم به عنوان یکی از مظاهر کفر می‌جنگد. ۲- به دلیل آن که تلقی دینی از آزادی و حق چنان نیست که در باور عمومی جهان و در قوانین غیر دینی هست، با آزادی و دموکراسی می‌جنگد، زیرا این دو را دشمن خود می‌پندارد. ۳- از نظر حکومت دینی حق را نه مردم که شارع تعریف می‌کند، در نتیجه حقوق مسلم مردم را از ایشان می‌گیرد، زیرا خود را بر حق و نماینده شارع می‌داند. ۴- نتیجه این که همیشه بهانه‌ای برای تبلیغ علیه خود را به دست خود به دیگران می‌دهد و برای جنگ با آن تبلیغات به دور باطل می‌افتد. این وجه دیگری از وضعیت استعماری است.

از آن سو عوامل استعمار با تبلیغ کاغذی و غیرواقعی به نفع آزادی و دموکراسی ( چیزی که در خود کشورهای استعمارگر وجود ندارد یا با هزار حيله دگرگون شده است) می‌کوشند از رشد نیروهای آزادیخواه و دموکرات در کشورهای مستعمره جلوگیری کنند. اگر بتوان آزادی و دموکراسی را دشمن حکومت بومی نشان داد، طبیعی است که با ستایش یا حمایت از آزادیخواه و دموکرات، به آسانی می‌توان او را به چنگال حکومت مستعمره سپرد. به این ترتیب حکومت بومی (مستعمره) با درک نادرستی که از هر گونه اندیشه غیردینی یا غیر ایدئولوژیک و از جمله آزادی و دموکراسی پیدا می‌کند، با آن - ها دشمن و از جهت دیگری به وضعیت استعماری دچار می‌شود.

حکومت و کار سیاسی وظیفه کسی تعیین شده است که به طور حرفه‌ای در این کار باشد و برای این کار تربیت شده باشد. امروزه می‌بینیم که در وزارتخانه‌های خارجه جوانانی را استخدام می‌کنند که خوب حقوق سیاسی و امثال آن تحصیل کرده باشند، چند زبان زنده دنیا را بدانند، زبان کشوری را که باید در آن خدمت کنند بدانند یا در دوره کارورزی بیاموزند. در مورد تاریخ و فرهنگ کشور

محل خدمت خود آگاهی‌های اساسی را داشته باشند. حال اگر کسی که کارش چیز دیگری است و برای تسلط به آن کار هم باید وقت زیادی بگذارد، بخواهد سیاستمدار شود، بی‌گمان سیاستمدار ناقصی خواهد شد و ناگزیر از این که نقص خود را بپوشاند. کوشش برای پوشاندن نقص خود که گاه منجر به یافتن نقص در دیگران می‌شود، خود از نشانه‌های وضعیت استعماری است.

سیاستمدار وضعیت استعماری بجای تکیه بر توانایی‌های خود ناگزیر می‌شود که چه بسیار چیزهایی را (که گاه مسلم و جهانی هستند) در دیگران انکار کند. از دو صورت خارج نیست. یا مردم در برابر انکار امری مسلم، بی‌اعتنائی نشان می‌دهند که سیاستمدار کشور مستعمره آن را پیروزی خود می‌شمارد و به دن کیشوت تبدیل می‌شود یا پاسخی دندان‌شکن به او می‌دهند و او را از خر شیطان پائین می‌کشند. هر دو این موارد از ویژگی‌های وضعیت استعماری است.

خلاصه این که وضعیت استعماری در حضور سیاستمداران ناوارد، دارای عصبیت (که ممکن است غیظ و حتی کینه دینی باشد)، بی‌اعتقاد به دانش، تخصص و کار حرفه‌ای، ناگزیر معتقد به سرکوب و استبداد، دن کیشوت‌وار، با روان‌های ساده و تحریک پذیر، یا حتی روان بیمار و ناتوان، معتقد به سرکوب و کشتار... معنی می‌شود.

سیاستمدار مستعمره یا قهرمان وضعیت استعماری به دلیل ضعف تخصص از درک روابط نو عاجز است و در نتیجه سیاستی را که ایجاد موازنه است، سازش از راه زد و بند می‌شناسد، ناگزیر بسیار آسان رشوه می‌دهد و اگر بتواند می‌گیرد. از نظر او رابطه نسبی معنی ندارد یا باید زنگی زنگ بود یا رومی روم. یا دوست یا دشمن، یا با من یا بر من. کسی که در میان این دو حیطه حرکت می‌کند حيله‌گر است و سر سیاستمدار وضعیت استعماری کلاه می‌گذارد.

وضعیت استعماری عبارت است از ضعف تخصص و در نتیجه اشتباه کردن سیاست با تجارت یا هر کار دیگر، از جمله دادن تعریف نادرست برای قدرت برتر، گرفتاری در عصبیت، لجبازی و سقوط در دور باطل، اعتقاد به نظریه توطئه، زد و بند، رشوه دادن و گرفتن، دو گونگی سیاست و مردم و سیاه و سفید بودن آنان. برحق بودن نظریه خویش و باطل بودن نظریه‌های دیگر (خود فریفتگی). در نتیجه عار نداشتن از شکست و ادامه دادن به سیاست و تدبیر نادرست، ماستمالی و توجیه نادرست، گوسفند شمردن مردم و در نتیجه قتل عام کردن آسان یا تجاوز به حقوق آنان.

این در بهترین حالت و در وجود استقلال رای است. اگر نظام از بیخ و بن وابسته باشد که داستان دیگری است.

صدام حسین چه مقدار از این ویژگی‌ها را داشت و با آن‌ها به کجارسید؟ قذافی چه مقدار دارد و چرا ساکت شد؟ ۱۱ چند نمونه دیگری شناسید؟ علی‌آف پدر و اکنون پسرش در همسایگی ما، حافظ اسد و پسرش، سیاستمداران اردن، لبنان، مصر و رهبران امارات که این روزها فیل هوا می‌کنند. سیاستمداران پاکستان و هم اکنون در عراق. افغانستان، ترکمنستان و...

سیاستمداران مستعمره‌های نوین دلخواه امپریالیسم

(استعمارنویین) هستند. دقیقا همان کارهایی را می‌کنند که به نفع استعمار است. ستیزه با دانشمندان، متخصصان و متفکران بومی، ستیزه با نسل جوان پیشرو و فرار دادن هردو اینان به خارج از کشور و در نتیجه در اختیار استعمار قراردادن بهترین متخصصان و جوانان. اینان بوسیله توده مردمی عقب نگه داشته شده و با معیارهایی انتخاب شده‌اند که آن‌ها را گوئی استعمار به دست داده است. نگاهی به پاکستان همه این‌ها را روشن می‌کند. برخی از اینان افراد ساده‌لوحی با درکی بسیار کوتاه و ناقص از جهان هستند. رجائی، سیاستمدار فقید جمهوری اسلامی نمونه این‌ها و به قول آیت‌الله فقید، ابوالفضل موسوی زنجانی نمونه یک مستضعف (در معنای کلاسیک آن) بود که در تمام مدت کارش دل من برایش می‌سوخت. او حتی به زبان مادری خویش مسلط نبود.

اینک، باید پرسید که آمریکا و انگلیس و به طور کلی اروپا و حتی روسیه، واقعا تا چه اندازه به دموکراسی در خاورمیانه دلبستگی دارند. آیا اگر حکومت‌های دموکراتی در این ناحیه پاگیرند، بازهم اعراب بی‌ملاحظه و با رقم‌های میلیاردی از آمریکا اسلحه خواهند خرید؟ در وجود حکومتی دموکرات، کارخانه‌های این کشورها یکی یکی، بلکه چندتا چند تا بسته خواهد شد؟ یکی از نشانه‌های مهم وضعیت استعماری، رواج اعتیاد است. در کجای جهان به اندازه خاورمیانه مواد افیونی تولید، توزیع و مصرف می‌شود؟ آیا بازهم اعضای سفارت آمریکا با اردنگی از کشوری "دموکرات" بیرون خواهند رفت؟ آیا کشور گرفتاری مانند عراق درست در نهایت گرفتاری و عقب نشینی تصادفی همسایه سخن از اختلاف مرزی خواهد گفت؟

آیا شرکت‌های آمریکائی و انگلیسی در حکومت به اصطلاح آذربایجان این گونه تاخت و تاز خواهند کرد؟ آیا...

#### یادداشت‌ها:

- ۱- سعید ادوارد (۱۲۸۲) فرهنگ و امپریالیسم. ترجمه اکبر افسری. تهران: انتشارات طوس، ص ۲۸۷
- ۲- همان، همان ص. ۳- همان ص. ۴- در ترجمه بی جهت جمع است.
- ۵- همان، ص ۷۴-۷۳ ۶- همان، ص ۳۳۷ ۷- همان، ص ۴۷۹
- ۸- همان، ص. ۲۸۸
- ۹- کافی است نوع روابط اقتصادی ایران و روسیه و خریدهای ایران از آن کشور مورد توجه قرار گیرد.
- ۱۰- واژه مستضعف اساسا به معنی عقب افتاده و سبک مغز است. دادن معنی محروم و مانند آن به این واژه از کارهای انقلابیان مسلمان و برای دو هدف است: ۱- پرهیز از اصطلاحات چپ و ۲- گنگ و نامفهوم (بی مصداق) کردن واژه تا فردا کسی مدعی نشود.
- ۱۱- در میان سیاستمداران کشورهای مستعمره نمونه‌هایی هست که در مضحک بودن بی‌نظیرند. رئیس جمهور فقید ترکمنستان که گرفتار کیش شخصیت بود حتی نام روزهای هفته را عوض و یک روز را به نام مادر خود کرده بود. فکرش را بکنید که انسان در کشوری (۴) زندگی کند که مثلا بجای چهارشنبه بگویند خدیجه خانم. چه زندگی شیرینی!

